

نامه‌نویستن؛ سنتی که هرگز نمی‌میرد

نامه‌هایی به شهرت کتاب‌ها



شاید مشهور ترین نامه نویسان جهان، نویسندگان باشند. لذت خواندن مکاتبات آن‌ها چه برای امور روز مره و چه عاشقانه، کمتر از مطالعه کتاب‌ها پشان نیست. در نامه با خود واقعی نویسنده رو به رو می‌شویم. جملاتی که می‌شود از خلال آن‌ها به آن‌چه در سرشان می‌گذشته پی‌برد. نامه مشهور فتودور داستایفسکی به برادرش که در دوران تبعیدش به سبیری نوشته شده، یکی از همین‌هاست:

نامه‌ای که از ارزش‌های ادبی بی‌بهره نیست، گویی نویسنده‌ای، هنرش در ردیف کردن کلمات را جمع کرده تا مخاطبش تحت‌تاثیر قرار گیرد: «برادرم، دوست عزیزم، همه چیز تمام شد! محکوم شدم به چهار سال زندان شهر اورنبرگ» و بعد از آن هم خدمت سربازی. امروز، بیست و دوم دسامبر، ما را بر دند به میدان مشق سمیونوف. آن‌جا حکم اعدام همه‌مان قرائت شد، گفتند که صلیب رایبوسیم، شمشیرهایمان را بالای سرمان شگستند و برای آخرین بار اصلاح کردیم (روپوش سفید به تن داشتیم). بعد سه نفرمان را به ستون‌ها بستند تا تیرباران کنند. من نفر ششم بودم. هر بار سه نفر را صدا می‌زدند، به‌خاطر همین من در ردیف دوم قرار داشتم و فقط یک دقیقه‌ی دیگر زده بودم. ...» با وجود این که نامه نویسی یک گونه ادبی نیست اما اشتیاق به خواندن ادامه این نامه دست از سر مخاطب بر نمی‌دارد.

در میان نامه‌نویسان، فرانتس کافکا- نویسنده آلمانی زبان- از شهرت ویژه‌ای برخوردار است. برخی از نامه‌های او بیشتر از کتاب‌هایش خوانده شدند. او به پدرش نوشته بود: «فکر می‌کنم اصولا آدم باید کتاب‌هایی بخواند که گزش می‌گیرد و نیش می‌زند. اگر کتابی که می‌خوانیم مثل یک مشت نخورد به مجسمه‌مان و بیدارمان نکند، پس چرا آن را می‌خوانیم؟» نامه‌های عاشقانه کافکا تا سال‌ها راه ساده‌ای برای تقلید نوشتن یک نامه عاشقانه بود. او در یکی از نامه‌های عاشقانه‌اش، برای فلیسه بوئر می‌نویسد: «خواستن تو نه از دوست داشتن است نه از روی هوس، من نیازمند تو نیستم، نمی‌خواهم که مال من باشی، من عاشقم، طالبم، تمام ذرات وجودم تو را می‌طلبد. من عاشقم، عشقی که با آن به دنیا آمدم. با آن زندگی می‌کنم و برای آن می‌میرم. عشقی که حتی در لحظاتی که ممکن است به یادت نباشم در وجودم لانه دارد...»

مکاتبات مدت دار

مکاتبات دو طرفه زیادی هم هستند که در تاریخ مشهور شدند. نامه‌نگاری مهاتما گاندی جوان و لئو تولستوی یکی از آن‌هاست. تولستوی در نامه‌ای به یک هندی بنگالی انقلابی به نام «داس» که برای سامان دهی فعالیت‌ها علیه استعمار انگلستان تلاش می‌کرد، مقاومت منفعلانه را انتظار امپروزی هند بر استعمار انگلیس برشمرد و گفت مقاومت باید در شکل اعتراضات و اعتصابات صلح طلبانه جلوه کند. گاندی با خواندن نامه تصمیم به مکاتبه با تولستوی گرفت. در نامه ابتدایی، گاندی از او اجازه خواست تا نامه تولستوی به داس را به زبان مادری خود ترجمه کند. این نامه سرآغاز مکاتباتی شد که تا زمان مرگ تولستوی ادامه یافت. در آن زمان گاندی جوانی مبارز در آفریقای جنوبی بود. در این سری مکاتبات گاندی و تولستوی درباره چگونگی امکان مبارزات صلح طلبان علیه استعمار و شرایط پیروزی آن بحث می‌کردند. گاندی بعدها در زندگی نامه خود نوشت این نامه‌ها تاثیر بسیار زیادی بر او داشته است.

نامه ونگوگ درباره غرق شدن در رنگ‌ها



«ونسان ونگوگ» در نامه‌هایی که به تئو برادر کوچک خود می‌نوشت به زندگی روزمره، آثار خود و دیدگاهش درباره آثار نقاشان دیگر اشاره می‌کرد. او همچنین طرح‌های (اسکیز) زیادی را در این نامه‌ها کشیده است که در ادامه، یکی از آن‌ها را می‌خوانید:

این را که خطوط نقاشی می‌کنم، خودم هم نمی‌دانم. با صفحه‌ای سفید می‌نشینم مقابل جایی که مجذوبم می‌کند، به چیزی که بر ابر چشمانم است، می‌نگرم و به خودم می‌گویم: از این کاغذ سفید باید چیزی در بیاید. ناراضی، عقب می‌نشینم. کار را کنار می‌گذارم و کمی که استراحت کردم، با یک جور ترس دوباره شروع می‌کنم به نگاه کردن. بعدش هنوز هم راضی نیستم زیرا که طبیعت یکتا هنوز در روحم شدید زنده است. اما چرا! در کارم بازتابی از آن‌چه مرا مسحور کرد می‌یابم، می‌دانم که طبیعت بر ایم چیزی را تعریف کرده، با من حرف زده و من آن را به خطی تند نوشته‌ام. در خط تند من ممکن است کلماتی هم باشند که نتوانند رمز گشایی شوند، خطاها و نقص‌هایی و البته شاید چیزی که جنگل، ساحل و پیکره‌ها می‌گفتند هم در آن باشد البته نه به زبانی سر به راه و متعارف که از طبیعت سر چشمه گرفته است. می‌بینی که با تمام توان در نقاشی فرو می‌روم و در رنگ غرق می‌شوم. تاکنون خود را از دور نگه داشته بودم و این مرا متأسف نمی‌کند. اگر طراحی نکرده بودم و پیکری را که مانند یک مجسمه سفالی بی‌لعب ناقص در خود ته‌نشین می‌شود، احساس نمی‌کردم نمی‌توانستم به آن بپردازم. اینکه اما خودم را در دریای بینم- حالا باید به نقاشی با تمام توانی که می‌توانم بگذارم، بپردازم... به یقین می‌دانم که حس رنگ دارم و بیشتر و بیشتر هم به دست خواهم آورد و این که نقاشی در گوشت و خون من نشسته.



نامه خواندنی جلال آل احمد برای سیمین دانشور بگذار چشم‌هایت از دنیا پر شود



نامه نوشتن در طول تاریخ راه خوبی بوده برای از هم دور افتاده‌ها تا از احوال هم باخبر شوند. در بین نویسندگان هم بسیاری بوده‌اند که

با دوست، همسر یا معشوقی که از او جدا مانده‌اند، نامه‌نگاری داشته‌اند. یا هم یکی از نامه‌های جلال آل احمد را که برای سیمین دانشور نوشته شده می‌خوانیم.

● پنج‌شنبه ۲۷ شهریور ۱۳۳۱/ ۱۸ سپتامبر ۱۹۵۲ می‌دانی چطور ی است سیمین جان؟ از کاغذ‌هایت- اگر چه چیزی نمی‌نویسی- پیداست که تو هم حال مراداری ولی این هم هست که برای غصه‌های تو مفری یا مفرهایی هست که جلب توجهت را می‌کند و نمی‌گذارد زیاد ناراحت باشی و این قدر دیدنی است که خیلی چیزها را از یادت می‌برد. از کاغذها پیداست. خودت نوشته بودی که حالت «بهتر از آن است که متوقع بودی». بدان که بهتر هم خواهد شد. اگر به مناسبتی، دو سطر یاد هندوستان بی‌بو و بی‌خاصیت می‌می‌افتی، دو سطر بعد مشاهدات جالب خودت را می‌نویسی و همین انصراف خاطر اجباری خودش بزرگ‌ترین کمک‌ها را به تو می‌تواند بکند. نوشته بودی پشیمانی. چرا پشیمان؟ فقط این تأسف است که چرا با هم نیستیم و البته چیزی هم از تأسف زیاد تر است. خیلی خیلی چیزها یادتر است ولی پشیمانی یعنی چه؟ هیچ می‌دانی که یک همچو سفری تو را چقدر کامل خواهد کرد؟ من بدبخت‌ه‌ام که این‌جا بالاخره مانده‌نی شدم ولی اصلا تو بگذار چشم‌هایت از دنیا پر شود. آدم هر چه بیشتر ببیند و بیشتر بشنود و بیشتر تجربه کند، بیشتر عمر کرده است. شاید تا به حال از من چنین مطلبی را نشنیده باشی ولی حالا از قلمم بخوان. من عقیده ندارم که از «طول»، عمر درازی بکنم. مثلاً شصت یا هفتاد سال درازی عمرم نباشد. من می‌خواهم از پنهان عمر کنم.

از عرض...

نامه‌هایی که باید بخوانید

مروری بر نامه‌های نیما یوشیج، جلال آل احمد، ونسان ونگوگ و... به‌یمنه‌روز جهانی پست

شاید با خودتان بگویید در دنیای پیشرفته امروز، نوشتن نامه کاری قدیمی و ناکارآمد به نظر می‌رسد اما نامه نوشتن مزایای بسیاری دارد که نباید از آن غفلت کرد. به طور مثال، نوشتار ماندگار است، احساس خواندن نامه و حتی نوشتنش لذت‌بخش است، ادعاها در نامه در فضایی غیرهیجانی مطرح می‌شود و بنابر این باتوجه به این‌که به تازگی روز جهانی پست را پشت سر گذاشتیم (روز چهارشنبه)، یکی از صفحات کاناپه امروز را به معروف‌ترین و خواندنی‌ترین نامه‌ها اختصاص داده‌ایم.

نامه‌های عاشقانه نیما برای عالیه!



عاشقانه‌های نیما برای همسرش، عالیه جهانگیر، از لطیف‌ترین و پرمهرترین نامه‌ها به قلم بزرگان ادب فارسی است. دو مورد از این نامه‌ها را در ادامه خواهید خواند.

گل‌محبوب قشنگم!

بیا! عزیزم! تا بید مرا مقهور بدار. برای این که انتقام زن را از جنس مرد کشیده باشی، قلب مرا محبوس کن. اگر بتوانم این ستاره قشنگ را به چنگ بیاورم! سلسله پربرف البرز را به میل و سماجت خود از جا حرکت بدهم! اگر بتوانم جریان باد را از وسط ابرها مانعت کنم؛ آن وقت می‌توانم به قلمب تسلط داشته، این سرنوشت را که طبیعت بر ایم تعیین کرده است، تغییر بدهم ولی قدرت انسان به عکس خیالاتش محدود است. من همیشه از مقابل گل‌ها مثل نسیم‌های مشوش عبور کرده‌ام. قدرت نداشته‌ام آن‌ها را بلرزانم. در دل شب‌ها مثل مهتاب بر آن‌ها تابیده‌ام. نخواستهم او و جانت آسمانی آن‌ها پنهان بماند. کدام یک از این گل‌ها می‌توانند در دامن خودشان یک پرندۀ غریب را پناه بدهند؟ من آشیانه‌ام را، قلمبر را، روی دستش می‌گذارم. کی می‌تواند ابرهای تیره را بشکافد، ظلمت‌ها را بر طرف کند و ناجورترین قلب‌ها را نجات بدهد؟ عالیه، تو! می‌توانی. می‌دانی کدام ابرها، کدام ظلمت‌ها؟ شب‌های درازی بوده‌اند که شاعر برای گل موهمی که هنوز آن را نمی‌شناخت، خیال‌بافی می‌کرده است. ابرها مو انوعی بوده‌اند که مطلوبش را از نظرش دور می‌کرده‌اند. آن گل تو بودی. تو هستی. تو خواهی بود. چقدر محبوبیت و مناعت تو را دوست می‌دارم. گل‌محبوب قشنگ من!

بگویی خبر بیایم؟!

به من گفته‌ای بدون خبر باز گشت نکنم؟ ببین این ابرهای سفید را که از جلوی ماه رد می‌شوند، از مغرب به مشرق خبر می‌برند ولی صبر لازم است. درباره خودم نمی‌دانم برای خبر آوردن لازم است تا آخر عمر صبر کنم، یا نه؟ هنوز تو را می‌بینم در مقابل در ایستاده‌ای. رو به بالا بنا به عادت نگاه می‌کنی. کی خبر مرا به تو می‌آورد؟ نسیم خنکی که موهایت را تکان می‌دهد صدای من است. بارها را تو می‌گذرد و تو او را نخواهی شناخت! عالیه! یک قطره شفاف در این وقت سحر روی دست تو می‌افتد. گمان نکن باران است. طبیعت پر از کائنات است. وقتی که عاشق از معشوقه‌اش دور می‌شود، بعدها خیلی چیزها شبیه به آثار وجود آن دور شده، از نظر می‌گذرند. قطره باران که در خاموشی شب خیلی محزون به زمین می‌آید شبیه به اشک آن عاشق است. چقدر رقت‌انگیز است که گل به محض شکفتن، پژمرده شود! قلب در دست اطفال همین حال را دارد. مگر تو نمی‌خواهی مرا از خودت دور کنی. اگر جز این است، به من بگو امشب بدون خبر می‌توانم باز گشت کنم، یا نه؟

کتاب‌هایی از جنس نامه

تصمیم گرفتیم دو کتاب را که در قالب نامه، داستان خود را بیان می‌کنند معرفی کنیم. جالب این‌که کتاب اول در سال‌های نامه‌نگاری کاغذی و کتاب دوم بر اساس ایمیل‌های امروزی است.

نامه‌ای که برگشت خورد

«گیرنده شناخته نشد» نوشته «کاترین کرسمن تیلور» (۱۹۰۳-۱۹۹۶) رمان‌نویس آمریکایی است که شرح نامه‌نگاری دو دوست آلمانی به نام‌های «ماکس» و «مارتین» است. مارتین بعد از چند سال زندگی در آمریکا به آلمان برمی‌گردد و ماکس که ضد نازی‌هاست در آمریکا می‌ماند. داستان مربوط به پیش از آغاز جنگ جهانی دوم و همزمان با به قدرت رسیدن هیتلر است. در نامه‌های رد و بدل شده، ماکس با تغییر روحيات دوستش مارتین روبه‌رو می‌شود. تغییری که با ظهور و رشد فاشیسم، فاصله عاطفی بین آن‌دو را با سرعت غیر قابل‌تصوری بیشتر می‌کند تا آن‌جا که این دوستی دیرینه به دشمنی عمیقی تبدیل می‌شود. این کتاب با وجود حجم کم، اثری عمیق و دراز مدت بر ذهن خواننده می‌گذارد که به این زودی فراموش نخواهد شد. «گیرنده شناخته نشد» با ترجمه بهمن دارالشفایی توسط نشر ماهی در ۸۷ صفحه، با قطع جیبی به چاپ رسیده است.

ایمیلی که اشتباه رسید

«مفید در برابر باد شمالی» اثر «دانیل گلاتاتور» (۱۹۶۰) روزنامه‌نگار و نویسنده اتریشی است. داستان از جایی شروع می‌شود که «امی روتنر» ایمیلی خشمگینانه به یک مجله می‌فرستد تا اشتراکش را قطع کند اما به‌خاطر تنها یک حرف اضافه در آدرس، این ایمیل به دست «لئو لایکه» می‌رسد و او از روی ادب پاسخش را می‌دهد. از همین جاست که داستان جذاب ادامه می‌یابد. چیزی که به خوبی در این کتاب نمود پیدا کرده، شخصیت‌هایی است که این دو نفر، مبنی بر نوشته‌های دیگری در ذهن خود ساخته‌اند و تا صفحه آخر کتاب، خواننده نخواهد فهمید سرنوشت این دو نامه‌نگار به کجا کشیده خواهد شد. کتاب با این‌که در قالب تخت و خالی از فضا سازی نامه‌نگاری است، ولی در بعضی فرازها آن چنان حس تعلیقی در خواننده به وجود می‌آورد که دوست دارد چند صفحه را ورق بزند تا بفهمد آخرش چه می‌شود! «مفید در برابر باد شمالی» با ترجمه شهبلا پیام و توسط نشر ققنوس، در ۲۴۷ صفحه به چاپ رسیده است.



زندگی‌سلام ●
پنج‌شنبه ●
۱۸ مهر ۱۳۹۸ ●
شماره ۱۴۳۸ ●

کاناپه